



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۶/۲۱

شريف منصور

زندگينامه حکيم ناصر خسرو بلخي

(بخش دوم)

در قسمت قبل به آنجا رسیدیم که ناصر خسرو پس از دیدن آن خواب معروفش، به سفر رفت. او در این سفر جدا از آنکه ۴ بار مراسم حج را انجام داد بخش های مختلفی از جهان را دید و به شهرها و کشورهای مختلفی سفر کرد. یکی از کشورهایی که ناصر خسرو در این سفر از آنها دیدن کرد مصر بود، در آن زمان فاطمیان اسماعیلی بر مصر حکومت می کردند. فاطمیان که آن ها را عبیدیان هم مینامند در سال ۹۰۹ میلادی دولتی در شمال آفریقا تاسیس کردند و خلفای فاطمی اسماعیلی مذهب کم موفقی شدند بر سراسر شمال آفریقا تسلط پیداکنند. فاطمیان خودشان را از نسل پیامبر اسلام (ص) میدانستند و نام این سلسله از فاطمه (رض) دختر پیامبر اسلام (ص) گرفته شده است. در زمان خلافت فاطمیان، مذهب رسمی مصر، مذهب اسماعیلیه بود. مذهب اسماعیلیه یکی از فرقه های متعدد اسلام، شاخه تشیع است. این مذهب زمانی پدید آمد که حضرت جعفر صادق (رض) نواده حضرت محمد مصطفی (ص) دار فانی را وداع گفت. پس از وفات حضرت صادق پیروان ایشان به چند شاخه تقسیم شدند، بخشی از آنها با حضرت موسی کاظم بیعت کردند اما یک گروه از آنها که امامت را حق مسلم اسماعیل پسر ارشد حضرت جعفر میدانستند او را امام هفتم نامیدند و از مذهب امامیه جدا شدند و بدین ترتیب فرقه مذهبی اسماعیلیه به وجود آمد. بعدها این فرقه هم دچار انشعاب هایی شد و شاخه های دیگری از آن پدید آمد که از میان آنها میتوان به نزاریه، قرمطیه، دروزیه اشاره کرد. اسماعیلیان در طول تاریخ دولت های بزرگی به وجود آورده اند و نقش مهمی در ترویج اسلام و به وجود آمدن تمدن اسلامی داشته اند. ایام اقامت خسرو در مصر مصادف بود با دوران حکومت خلیفه المستنصر بالله فاطمی هشتمین خلیفه سلسله فاطمی و یکی از نیرومندترین آنها. خسرو پس از دیدار از مصر شیفته شکوه و جلال خلافت فاطمی و خود خلیفه مستنصر شد و سخت به او ارادت پیدا کرد به حدی که در جامع الحکمتین او را به این القاب می خواند:

حضرت مقدسه نبوی امامی _ زاد الله تقدیسهها _ امام حق، فرزند رسول مصطفی و وارث مقام جد خویش، خازن حکمت حکیم علیم، الامام امیرالمومنین] ۱...]

و در یکی از رباعیاتش، به او لقب " شمشیر خداوند را داده است :

«بیرون برد از سر بدان مفتعلی

شمشیر خداوند معد بن علی» [۲]

در مورد اینکه ناصر خسرو پس از رسیدن به مصر به کیش اسماعیلیه درآمده باشد حدس هایی زده میشود اما احتمال اینکه او از قبل گرایش اسماعیلی داشته ولی این راز را از بقیه پنهان کرده باشد هم وجود دارد. به هر حال خسرو در مصر به فراگرفتن آموزه های فرقه اسماعیلیه پرداخت و پس از آن به مقام بلند «حجتی» رسید، یعنی دومین مقام بعد از امام. ناگفته نباید گذاشت که اسماعیلیان همانند مانویان به گسترش مذهب شان از راه دعوت و تبلیغ تاکید می کردند، آن ها برای ترویج مذهب اسماعیلیه، کسانی را میگماشتند که مردم را به این مذهب دعوت کنند و این دعوت گران را «داعی» می نامیدند. اسماعیلیان جهان آن روز را به ۱۲ «جزیره» تقسیم کرده بودند و برای هر جزیره یک دعوت گر و یا داعی بزرگ در نظر گرفته بودند که «صاحب جزیره» نامیده میشد. [۳]

پس از آنکه خسرو به حد کافی آموزه های دینی فرقه و تاویل های آن را فراگرفت، مستنصر بالله مسئولیت دعوت مردم خراسان به مذهب اسماعیلیه را به دوش او گذاشت و او را برای فراخواندن مردم خراسان به این آئین به آنجا فرستاد. به همین خاطر او را «حجت خراسان و «صاحب جزیره خراسان» می نامیدند. [۴] از آنجا که کینه ای

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

قدیمی میان اسماعیلیان و دیگر مسلمانان وجود داشت و به استثنای بعضی دولت های اسلامی، بقیه روابط تیره ای با اسماعیلیان داشتند طبعاً خسرو در خراسان با گرفتاری های زیادی مواجه بود و خطرات زیادی او را تهدید میکرد. خسرو که میدانست دیگر احترام و جایگاه سابق را در خراسان ندارد و جان خود را در خطر میدید به بدخشان پناه برد و در «دره یمگان» سکنی گزید. برای آنکه خوانندگان بهتر بتوانند با اوضاع آن زمان و خطراتی که خسرو را تهدید میکرد آشنا شوند توجه شان را به داستان ترسناکی جلب میکنم که در مورد ناصر خسرو و پینه دوز حکایت میکنند. گرچه برای این داستان منبع معتبری پیدا نکردم اما خواندن آن خالی از لطف نیست :

ناصر خسرو وارد نیشابور شد، ناشناس به دکان پینه دوزی رفت تا وصله ای بر پای افزایش زند، سروصدایی از گوشه بازار برخاست. پینه دوز کارش را رها کرد و مشتری را به انتظار گذاشت و به تماشای غوغا رفت. ساعتی بعد باز آمد با لختی گوشت خونین بر سر درفش پینه دوزیش. در پاسخ ناصر خسرو که چه خبر بود، گفت: «در مدرسه انتهای بازار ملحدی* پیدا شده و به شعری از ناصر خسرو (البته فلان فلان شده) استناد کرده بود، علما فتوای قتلش دادند و خلیق تکه تکه اش کردند و هر کس به نیت کسب ثواب زخمی زد و پاره ای از بدنش جدا کرد، دریغا که نصیب من همین قدر شده.» ناصر خسرو، کفش را از دست پینه دوز قاپید و به راه افتاد در حالی که می گفت: «برادر، کفشم را بده، من حاضر نیستم در شهری که نام ناصر خسرو برده شده لحظه ای درنگ کنم» [۵.] ادامه دارد...

*ملحد: خداناباور، کافر، مرتد، کسی که از دین برگشته و به الحاد رو آورده است. متأسفانه از قدیم الایام بعضی از مسلمانان بخاطر مسائلی همچون اختلاف نظر در اصول و فروع دین همدیگر را به کفر و ارتداد متهم می کردند در حالی که از نگاه اسلام تکفیر مسلمان گناهی نابخشودنی است .

منابع :

- ۱_جامع الحکمتین، حکیم ناصر خسرو بلخی، با مقدمه محمد معین و تصحیح علامه دهخدا و... ص ۱۶ و ۱۷
- ۲_دیوان ناصر خسرو، نسخه الکترونیک، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه، رباعی ۴ ص ۳۶۸
- ۳_نفس سخنگوی در اندیشه مانوی و ناصر خسرو اسماعیلی، حمیدرضا اردستانی رستمی، ص ۱۱
- ۴_جامع الحکمتین، ص ۱۶ و ۱۷
- ۵_ضحاک ماردوش، سعیدی سرجانی، چاپ پنجم، پانویس ص ۱۸ و ۱۹

منصور